

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی، سال هفتم ♦ شماره ۱۳ ♦ بهار و تابستان ۱۴۰۰  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ ♦ تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۰۲/۲۷ ♦ صفحات: ۲۷-۴۹

## بررسی مفهوم عبادت از منظر سلفیان با تأکید بر آیه «اسجدوا لآدم»

حسین قاضی زاده\*

### چکیده

عبادت از مهم‌ترین مفاهیم در ادبیات سلفیان است که در اثبات ادعای تکفیر، نقش زیربنایی برعهده دارد. در نگاه ایشان، آنچه در ادبیات نقلی به‌عنوان عمل عبادی شمرده شده، در هر صورت، عمل عبادی است. اگر برای خدا باشد، عبادت خدا و اگر برای غیر خدا باشد، عبادت غیر خدا خواهد بود؛ لذا موضوعاتی نظیر «دعای لغیر الله» و «ذبح لغیر الله» و... شرک محسوب می‌شود؛ اما این نگاه به عبادت، اشکالات نقضی متعددی دارد که از جمله آن «سجده لغیر الله» است که واقع شده؛ اما قطعاً شرک نیست و همین که می‌توان عمل عبادی یافت که حاصل شده؛ اما عبادت نبوده است دلیل بر این است که می‌توان دعای لغیر اللهی نیز یافت که حاصل شده؛ اما عبادت نبوده است. در این میان توجیهاتی ممکن است از سوی سلفیه بیان شود که به ترتیب، چهار نمونه متصور است. اول اینکه: اساساً آنچه صورت گرفته، سجده نبوده؛ دوم اینکه: حضرت آدم علیه السلام قبله بوده و نه مسجود؛ سوم اینکه: سجده به‌صورت تحیتی بوده نه عبادی و چهارم اینکه: سجده به‌صورت استثنا و خاص جایز شده است؛ اما هر چهار توجیه، اشکالاتی دارد که موجب می‌شود هیچ‌یک از آنها جوابی صحیح، برای رهایی از نقض وارد شده به تعریف عبادت نباشند.

کلیدواژه‌ها: سجده ملائکه، حضرت آدم علیه السلام، شرک در عبادت، قبله بودن حضرت آدم علیه السلام، سجده تحیتی.

\* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، محقق دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام، دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذاهب.

## مقدمه

آنچه امروز دامن جهان اسلام را گرفته است نه فقط یک قساوت بی رحمانه؛ بلکه نوعی تفکر می‌باشد که مدعی اسلام اصیل بر پایه کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ است. اسلامی وارونه و کاملاً ابداعی و جدید با تعالیم متحجرانه و واپسگرایانه؛ لذا برخورد با این گروه، صرفاً برخوردی نظامی و فیزیکی نخواهد بود؛ بلکه لازم است در عرصه فکری نیز با این گروه، جهاد صورت گیرد تا خیل جوانانی که از امت اسلام، جذب این تفکر شده‌اند و جان خود را بر پایه تعالیم باطل این گروه فدا کرده‌اند از درون و اعماق جان قانع شوند، راهی که برگزیده‌اند، بیراهه است و البته این خیل جمعیت، بیانگر عمق جهالت و دوری از تعالیم اسلام در امت امروز اسلام است.

یکی از مؤلفه‌های مهم تفکر تکفیر که ثمرات متعددی بر آن بار شده است، موضوع عبادت است. در نظر سلفیان، استغاثه به اولیای الهی عبادت غیر است؛ چنان‌که طلب شفاعت از ایشان نیز همین‌طور است و تبرک و نذر و ذبح برای ایشان نیز عبادت غیر، محسوب شده و شرک الوهی را به دنبال دارد و شاید بتوان گفت مهم‌ترین دلیل در اتهام شرک، شرک در عبادت است؛ لذا عبادت، محور بسیاری از تحقیق‌ها و پژوهش‌ها در حوزه بررسی آرای سلفیان به صورت مستقیم و غیرمستقیم خواهد بود.

از جمله محورهایی که در بحث عبادت، شایسته بررسی است، مفهوم عبادت از منظر سلفیان می‌باشد. چرا که در نگاه ایشان، مفهوم عبادت آن قدر توسعه یافته که شامل بسیاری از کارهایی که عبادت نیست نیز می‌شود. دیدگاه ایشان در موضوع عبادت، بسیار آسیب‌پذیر است و اشکالات متعدد نقضی و حلی بر آن متوجه است؛ حتی می‌توان این ادعا را ثابت کرد که تفکر ناخودآگاه و به اصطلاح ارتکازی ایشان نیز، خلاف تفکر آگاهانه و اعلامی ایشان در تألیفات است.

مقاله پیش رو ناظر به یکی از نواقضی است که بر تعریف ایشان از عبادت وجود دارد و آن امر خداوند بر سجود به حضرت آدم ع می‌باشد. از این جهت که سجده، عملی عبادی است؛ اما در قرآن کریم به دستور خداوند برای غیر خدا انجام شده و این نقض بر معنای ارائه شده در عبادت است.

البته برای آیه، توجیهاتی متصور است که مانع نقض بودن آیه می‌شود. در مجموع



چهار توجیه، ذکر شده و به هر یک جواب داده شده است. ان شاء الله مورد توجه محققین قرار گیرد.

### تبیین نقض آیه به مبنای سلفیه در مفهوم عبادت

عبادت یکی از مفاهیم اساسی در متون اعتقادی سلفیان است و شاید بتوان گفت مهم‌ترین پایه در بنای تکفیری سلفیان بر محور این موضوع بنا شده است. تعریف و بررسی مفهوم عبادت، محتاج به بحث مستقلی است تا اشکالات مفهومی و مصداقی نگاه سلفیان در این عرصه روشن شود؛ لذا جای بررسی کلمات ایشان نسبت به بحث عبادت در این مقاله نیست؛ اما از این جهت که آیه محور بحث در مقاله، ناظر به اشکالاتی است که در تعریف سلفیان وجود دارد، به صورت گذرا تعریف ایشان از عبادت ذکر می‌شود.

### دیدگاه سلفیان در تعریف عبادت

ابن تیمیه مؤسس مکتب سلفیه از عبادت، تعریفی ارائه کرده است که سلفیان بعد از او یک به یک حتی سلفیان معاصر، این تعریف را تأیید و به عنوان تعریف شاخص ذکر کرده‌اند.

الْعِبَادَةُ هِيَ اسْمٌ جَامِعٌ لِكُلِّ مَا يُحِبُّهُ اللَّهُ وَيَرْضَاهُ: مِنَ الْأَقْوَالِ، وَالْأَعْمَالِ الْبَاطِنَةِ وَالظَّاهِرَةِ؛ فَالصَّلَاةُ، وَالزَّكَاةُ، وَالصِّيَامُ، وَالْحَجُّ، وَصِدْقُ الْحَدِيثِ، وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ، وَصِلَةُ الْأَرْحَامِ، ... وَالِدُعَاءِ، وَالذِّكْرِ، ... وَالرَّجَاءِ لِرَحْمَتِهِ، وَالْخَوْفِ لِعَذَابِهِ؛<sup>۱</sup>

عبادت، اسمی جامع برای جمیع مواردی است که خداوند دوست می‌دارد و به آنها راضی است. اعم از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری؛ مانند نماز، زکات، روزه، حج، راستگویی، ادای امانت، نیکی به والدین، صلۀ ارحام، دعا و ذکر، امید رحمت و خوف از عذاب.

نتیجۀ این تعریف، مشرک شدن کسانی است که از اولیای الهی درخواست حاجت دارند یا برای ایشان نذر و ذبح می‌کنند و به آثار منسوب به ایشان تبرک می‌جویند؛ چراکه

۱. ابن تیمیه، احمد، العبودية، ص ۴۴؛ آل‌الشیخ، محمد بن ابراهیم، فتاوی و رسائل، ج ۱، ص ۸۰؛ بن‌باز، عبدالعزیز بن عبدالله، فتاوی نور علی الدرب، ج ۱، ص ۲۸۷.



«دعا، نذر و ذبح» از اعمال عبادی هستند و در تعریف عبادت قرار می‌گیرند؛ لذا اگر برای غیر خدا به کار رود، موجب شرک در الوهیت خواهد شد.

این بیان، بیانی ساده و روشن از نگاه وهابیت به موضوع شرک عبادی است؛ اما این نگاه وهابیت، دچار اشکالات نقضی و حلّی متعددی است که یکی از این اشکالات، آیه شریفه سجود ملائکه به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام است که در پنج آیه از قرآن با سیاق واحد آمده است.<sup>۱</sup>

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾<sup>۲</sup>

و چون به ملائکه گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند؛ مگر ابلیس که امتناع ورزید.<sup>۳</sup>

اما اینکه چگونه این آیه، مبنای ایشان در مفهوم عبادت را نقض می‌کند به این دلیل است که سجده از اعمال عبادی و از برترین مصادیق عبادت است؛ چنان‌که ابن-عبدالوهاب گفته است:

والعبادة أنواع كثيرة لكنني أمثلها بأنواع كثيرة لا تُشكر: من ذلك السجود فلا يجوز لعبد أن يضع وجهه على الأرض ساجدا إلا لله وحده لا شريك له، لا لملك مقرب، ولا لنبي مرسل ولا لولي<sup>۴</sup>

عبادت انواع کثیری دارد؛ اما می‌خواهم مواردی از آن را نام ببرم که کسی انکار نمی‌کند؛ از جمله این موارد سجود است. جایز نیست برای کسی جز خدا پیشانی بر خاک نهاده شود. نه برای ملکی مقرب و نه نبی مرسل و نه ولی‌ای از اولیا.

اگر نگاه به موضوع عبادت به این وسعت باشد که هر کاری به نوعی قابلیت عبادی شدن داشته باشد (مانند دعا و نذر و ذبح و...) هر جا به کار رود، عبادت خواهد بود ولو اینکه نسبت به اولیای الهی صورت گیرد؛ بنابراین سجده ملائکه بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز باید عبادت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام محسوب شود و حکم به شرک ملائکه داده شود و ابلیس را که سجده نکرده باید در زمره موحدین واقعی نامید! لذا یا باید در تعریفی که از عبادت ارائه شده، تجدید نظر کرد تا این مورد و امثال این مورد (مانند سجده به حضرت

۱. اسراء، ۶۱؛ کهف، ۵۰؛ اعراف، ۱۱؛ بقره، ۳۴.

۲. طه، ۱۱۶.

۳. ترجمة تفسیر المیزان.

۴. ابن عبدالوهاب، محمد، الجواهر المضیة، ص ۲۸.

یوسف علیه السلام) را شامل نشود و این یعنی تعریف بیان شده، صحیح نیست یا باید این آیات را توجیه کرد تا نقضی بر تعریف وارد نشود. غیر از دوراه، راه دیگری وجود ندارد. سلفیان دست از مبنای خود در تعریف عبادت برنداشته‌اند؛ بلکه راه دوم را برگزیده‌اند و توجیهاتی برای آیه ذکر کرده‌اند؛ اما توجیهات ایشان یک به یک مورد بررسی قرار می‌گیرد تا روشن شود که آیا این آیات، قابل توجیه است یا اینکه باید راه اول را برگزید؛ یعنی باید در تعریف عبادت بازنگری کرد تا شامل این آیات نشود. توجیهات طرح شده در خصوص آیه شریفه از قرار زیر است:

### اول: نفی سجود

اولین راه برای فرار از نقضی که در آیه بیان شده، این است که اساساً منکر تحقق سجده ملائکه به آدم علیه السلام شده‌اند که در این صورت دیگر سجده‌ای اتفاق نیفتاده تا بحث عبادت و شرک مطرح شود؛ بلکه آنچه واقع شده است، نوعی خضوع و احترام بوده نه اینکه واقعاً سر بر خاک سائیده شده باشد. بغوی در معالم التنزیل که از جمله تفاسیر مورد وثوق سلفیان است می‌گوید:

الأصح أن السجود كان لآدم على الحقيقة ... ولم يكن فيه وضع الوجه على الأرض إنما كان انحناء، فلما جاء الإسلام أبطل ذلك بالسلام؛<sup>۱</sup>  
 صحیح این است که سجده واقعاً به آدم علیه السلام شده است؛ (لآدم بوده نه الی آدم) اما این طور نبوده که صورت بر زمین قرار گرفته شده باشد؛ بلکه تنها انحناء بوده. زمانی که اسلام آمد این روش به واسطه سلام کردن باطل شد.

این قول، قبل از بغوی از واحدی در تفسیر و سیط که ایشان نیز از دیگران نقل کرده‌اند، آمده است:

وحكى ابن الأثيري، عن الفراء، وجماعة من الأئمة: أن سجود الملائكة لآدم ... وكان ذلك تحية الناس وتعظيم بعضهم بعضاً ولم يكن وضع الوجه على الأرض، فلما جاء الإسلام أبطل ذلك بالسلام؛<sup>۲</sup>  
 از ابن انباری و از فراء و تعدادی از ائمه نقل است: سجده ملائکه به آدم علیه السلام از روی تحیت و احترام بوده و صورت بر زمین گذاشتن نبوده است. زمانی که اسلام آمد این رویه به واسطه سلام کردن، باطل شد.

۱. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. واحدی نیشابوری شافعی، ابوالحسن علی بن احمد، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۱۲۰.



این دیدگاه در تفسیر ابن کثیر به عنوان یک قول در ضمن اقوال دیگر در خصوص آیه نقل شده است.<sup>۱</sup> در بین معاصرین نیز این دیدگاه را می توان در تفسیر المنار رشید رضا مشاهده کرد.<sup>۲</sup>

بطلان این قول به حدی روشن است که بزرگان اهل سنت نیز این حمل خلاف ظاهر را تحمل نکردند و رأی به بطلان آن داده اند. قرطبی در الجامع لاحکام القرآن از قول جمهور اهل سنت آورده است: «این سجده، همان سجده متعارف در نماز بوده است». فقال الجمهور: كان هذا أمراً للملائكة بوضع الجباه على الأرض، كالسجود المعتاد في الصلاة، لأنه الظاهر من السجود في العرف والشرع؛<sup>۳</sup> جمهور گفته اند، امر به سجده برای ملائکه به صورت گذاشتن پیشانی بر خاک بوده است؛ مانند سجده ای که در نماز است؛ زیرا ظاهر کلمه سجود در عرف و شرع همین نوع از سجده است.

ابن کثیر بعد از نقل اقوال مختلف که یکی از آنها صرف انحنای سر است، می گوید: «اظهر این است که سجده واقعی به آدم عليه السلام اتفاق افتاده و اینکه تنها پایین آمدن سر باشد، ضعیف است».<sup>۴</sup>

درواقع علت اینکه سجده بر آدم عليه السلام سجده بر پیشانی می باشد به این جهت است که ظاهر و متعارف از کلمه سجده، همان چیزی است که در نماز مرسوم است و اینکه معنایی غیر از آن در نظر گرفته شود، خلاف ظاهر است؛ چنان که در کلام قرطبی به صراحت آمده است؛ لذا سلفیان که در ظاهرگرایی مشهور هستند، قطعاً چنین حملی را نمی پذیرند.

در بین سلفیان، ابن عثیمین با تمسک به ظاهر کلمه سجده، پیشانی بر خاک نهادن را صحیح دانسته است.

قال بعضهم: سجود تحية، وليس سجوداً على الجبهة، قالوا ذلك فراراً من كونه سجوداً على الجبهة، لأن السجود على الجبهة لا يصح إلا لله، ولكن الذي

۱. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۳۹.  
 ۲. هر چند رشید رضا تصریح به این قول نکرده است؛ اما با بیان معنای لغوی سجود که به صرف خضوع نیز تحقق می یابد به این قول متمایل شده است. (ابن علی رضا، محمد رشید، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۲۱).  
 ۳. قرطبی، محمّد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۳. نظیر این بیان از سوی فخر رازی نیز ذکر شده است. (فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۹۵).  
 ۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۳۹.

يجب علينا أن نأخذ الكلام على ظاهره ونقول: الأصل أنه سجود على الجبهة؛<sup>۱</sup> برخی می‌گویند: این سجود، صرف تحیت و احترام بوده و سجده بر پیشانی نبوده است. دلیل توجیه ایشان این است که می‌خواهند از سجود بر پیشانی برای غیر خدا فرار کنند؛ چون سجده بر پیشانی را تنها برای خدا می‌دانند. لازم است بر ما که ظاهر کلام را بگیریم و بگوییم اصل در سجود این است که بر پیشانی باشد.

بنابراین حمل سجده بر انحنای سر، هم خلاف دیدگاه بزرگان اهل سنت است و هم شیوخ سلفی و هم خلاف ظاهر؛ لذا این پاسخ در توجیه آیه، مردود است.

### دوم: قبله‌بودن حضرت آدم عليه السلام و نفی مسجودبودن ایشان

دومین راه برای اینکه آیه، نقضی برای تعریف عبادت محسوب نشود، این است که مسجودبودن حضرت آدم عليه السلام توسط ملائکه، نفی و سجده به ایشان نظیر سجده به کعبه ترسیم شود؛ یعنی همان‌طور که سجده به سوی کعبه، سجده برای خداست نه سجده به سنگ و چوب، سجده به آدم عليه السلام نیز سجده به خدا بوده نه سجده به خود آدم عليه السلام. حضرت آدم عليه السلام نظیر قبله برای ملائکه بوده که تنها جهت سجده به سمت او بوده است. در واقع سجده به خداوند صورت گرفته است که در این صورت نیز دیگر نقضی بر تعریف عبادت به وجود نخواهد آمد.

این قول در تفسیر ابن عطیه از شعبی<sup>۲</sup> نقل شده است که مقصود از سجده به آدم عليه السلام به منزله قبله‌گرفتن او بوده و مسجود واقعی، خداوند است. «وقال الشعبي: «إنما كان آدم كالقبة، ومعنى لآدم إلى آدم؛<sup>۳</sup> شعبی گفت: آدم، نظیر قبله بوده است و مقصود از «لآدم» همان، «الی آدم» است.»

این بیان در حدیثی<sup>۴</sup> و تفسیر بغوی<sup>۵</sup> و تفسیر ابن کثیر نیز ذکر شده است. «وقال بعضهم: بل كانت السجدة لله وآدم قبلة فيها؛<sup>۶</sup> بعضی گفته‌اند: سجده برای خدا بوده و آدم،

۱. ابن عثیمین، محمد، تفسیر الکهف، ص ۸۸.

۲. ابوعمرو عامر بن شراحیل شعبی حمیری کوفی، فقیه، محدث، شاعر و از تابعین متوفای ۱۰۳ق، می‌باشد.

۳. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. «وقیل: لآدم: أي إلى آدم، فكان آدم قبلة، والسجود لله تعالى». (بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۶).

۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۳۹.



تنها قبله بوده است».

در ردّ این احتمال، می‌توان از کلمات ابن تیمیه به‌عنوان شیخ الاسلام و رهبر فکری تمام سلفیان استفاده شود که به چند دلیل این را مردود اعلام کرده است.

دلیل اول اینکه: خداوند در قرآن کریم فرموده است:

اسجدوا لآدم، نفرموده: اسجدوا الی آدم؛ «أحدها: قوله لآدم: ولم يقل: إلی آدم، وكل حرف له معنی»<sup>۱</sup>

اول اینکه: خداوند فرمود: لآدم و نفرمود الی آدم و هر حرفی معنایی خاص برای خود دارد.

دلیل دوم اینکه: اگر آدم، تنها قبله بود و مسجود واقعی خداوند بود، دیگر دلیلی نداشت که ابلیس از سجده امتناع کند.

والثانی: أن آدم لو كان قبله لم یمتنع إبلیس من السجود أو یزعم أنه خیر منه. فإن القبلة قد تكون أحجاراً وليس فی ذلك تفضیل لها علی المصلین إلیها؛<sup>۲</sup>  
دوم اینکه: اگر آدم، قبله بود، ابلیس از سجده امتناع نمی‌کرد و گمان نمی‌کرد آدم از او برتر است؛ زیرا قبله گاهی مواقع تنها مجموعه‌ای از سنگ‌هاست و این دلیل برتری او نسبت به کسانی که به‌سمت او نماز می‌خوانند نیست.

دلیل سوم اینکه: اگر حضرت آدم علیه السلام قبله ملائکه باشد، باید کعبه به‌مراتب از آدم برتر باشد و قطعاً کعبه از حضرت آدم علیه السلام برتر نیست.

والثالث: أنه لو جعل آدم قبله فی سجدة واحدة لكانت القبلة و بیة المقدس أفضل منه بألاف كثيرة إذ جعلت قبله دائمة فی جمیع أنواع الصلوات؛<sup>۳</sup>  
سوم اینکه: اگر آدم علیه السلام قبله در یک سجده بود، کعبه و بیت المقدس به هزاران مرتبه از او افضل هستند؛ چراکه این دو در جمیع نمازها قبله بوده‌اند؛ اما حضرت آدم علیه السلام تنها یک مرتبه قبله شده است.

ابن تیمیه مباحث مفصل‌تری در ردّ این قول، آورده است که به همین اندازه اکتفا می‌شود.

### سوم: سجده به قصد تحیت و نه عبادت

سومین راه در توجیه آیه و رهایی از نقض به تعریف عبادت، تقسیم سجده به دو نوع

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲. همان.

۳. همان.

عبادی و تحیتی است. به این بیان که سجده انجام شده توسط ملائکه برای تحیت حضرت آدم علیه السلام بوده و نه عبادت ایشان و سجده، قابلیت این دو نوع را دارد؛ چنان که سجده به حضرت یوسف علیه السلام نیز از نوع سجده تحیتی بوده که در شرایع گذشته، جایز بوده است.

ابن تیمیه در بیان وجه سجود به آدم علیه السلام می گوید:

فَسُجُودُ الْمَلَائِكَةِ لِأَدَمَ عِبَادَةٌ لِلَّهِ وَطَاعَةٌ لَهُ وَقُرْبَةٌ يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَهُوَ لِأَدَمَ تَشْرِيفٌ وَتَكْرِيمٌ وَتَعْظِيمٌ. وَسُجُودُ إِخْوَةِ يُوسُفَ لَهُ تَحِيَّةٌ وَسَلَامٌ؛<sup>۱</sup>

سجود ملائکه به آدم علیه السلام عبادت خدا و طاعت او و عملی مقرب بوده که ملائکه به واسطه آن به خدا تقرب جستند و برای آدم علیه السلام نیز تشریف و تکریم و تعظیم محسوب شده است؛ چنان که سجود برادران یوسف علیه السلام نیز تحیت و سلام شمرده می شود.

این وجه، شایع ترین بیان در توجیه سجود ملائکه به آدم علیه السلام و همین طور به حضرت یوسف علیه السلام است که اکثر سلفیان نیز قائل به آن هستند.

شاید بتوان گفت بهترین وجه در توضیح سجده برای حضرت آدم علیه السلام همین وجه است؛ اما این وجه نیز نمی تواند اشکال را از تعریف عبادت برطرف کند؛ چراکه لازمه پذیرش این وجه، این است، عملی که در ظاهر بیشترین شباهت را به اعمال عبادی دارد بتواند به صورت غیرعبادی نیز تحقق یابد و به عنوان تکریم و تعظیم استفاده شود.

اصل این مطلب، یعنی اعمالی را که ظاهر آنان عبادت است، بتوان به صورت غیرعبادی نیز به جا آورد کلامی متین و صحیح است؛ اما اشکال در اینجا است که تعریف ارائه شده از عبادت، ظرفیت چنین انعطافی را ندارد که اجازه دهد اعمال عبادی به صورت غیرعبادی نیز تحقق یابد که اگر تحقق یابد این تعریف آن را عبادت غیر و شرک قرار می دهد و نه تحیت و تکریم؛ چنان که طبق همین تعریف، دعای لغیر الله و نذر لغیر الله و ذبح لغیر الله، همگی دلیل شرک مسلمین غیرسلفی عنوان شده است و کسی از سلفیان نگفته است این اعمال تکریم و تعظیم اولیای الهی است.

بیان دیگر از این اشکال این است که پرسشی از سلفیان در توجیه مذکور به وجود می آید که ملاک تشخیص سجده عبادی از سجده تحیتی چیست؟ از کجا معلوم

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۶۰.

می شود سجده ای که اتفاق افتاده، سجده عبادی بوده است یا سجده تحیتی؟ اگر گفته شود، قصد و نیت شخص ساجد، مشخص می کند که آیا سجده اش عبادت بوده یا تحیت، پرسش بعدی این است که اگر قصد و نیت در تحقق عبادت لازم است، چرا در تعریف عبادت، اخذ نشده است؟! اگر گفته شود اعتقاد به ربوبیت و عبودیت مشخص می کند که کدام سجده عبادت است و کدام سجده تحیت، سؤال بعدی این است که چرا این فارق اساسی که در واقع اصل تفاوت عبادت از غیر در اینجا است در تعریف عبادت، اخذ نشده است و عبادت را تنها به صرف اعمال، تعریف نموده اید یا این تعریف هر عمل عبادی را به هر طریقی که واقع شود، عبادت قرار داده ولو آن عمل به قصد و اراده عبادت انجام نشده باشد و اتهام شرک بر افرادی که اعمال به ظاهر عبادت را برای غیر خدا انجام داده اند بار کرده اید.

اگر بتوان سجده را که عبادی بودن آن بسیار روشن تر از موارد دیگر است به دو قسم عبادی و غیرعبادی تقسیم کرد، چرا نتوان دعا، نذر، ذبح و... را به دو قسم عبادی و غیرعبادی تقسیم نمود و فارق این دو را اراده و نیت و اعتقاد شخص قرار داد؟! کاری که اگر انجام می گرفت، بسیاری از مسلمین از اتهام شرکی که سلفیان به آنها زده اند مبرا می شدند؛ البته این قید در ارتکاز تمام عقلا حتی ابن تیمیه هم وجود دارد؛ چنان که او نیز در ادامه مطلب خود در مجموع الفتاوی به صورت ارتکازی و ناخودآگاه، اعتراف به ربوبیت و عبودیت را رمز تشخیص عمل عبادی قرار داده نه اینکه صرف عمل به تنهایی کافی برای صدق عبادت باشد. متأسفانه این قید در تعریف اخذ نشده است.

الْخُضُوعُ وَالْقُنُوتُ بِالْقُلُوبِ وَالْإِعْتِرَافُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْعُبُودِيَّةِ فَهَذَا لَا يَكُونُ عَلَى الْإِطْلَاقِ إِلَّا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَحْدَهُ وَهُوَ فِي غَيْرِهِ مُمْتَنِعٌ بَاطِلٌ. وَأَمَّا السُّجُودُ فَشَرِيْعَةٌ مِنَ الشَّرَائِعِ إِذْ أَمَرْنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نَسْجُدَ لَهُ وَلَوْ أَمَرْنَا أَنْ نَسْجُدَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ غَيْرِهِ لَسَجَدْنَا لِذَلِكَ الْغَيْرِ طَاعَةً لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ<sup>۱</sup>

خضوع و خشوع قلبی و اعتراف به ربوبیت و عبودیت، تنها مختص به خداست و نسبت به غیر او محال است؛ اما سجود، شریعتی است از شرایع، اگر خدا امر کند که برای او سجده کنیم یا به احدی از خلق او سجده کنیم، قطعاً آن کار را به سبب اطاعت از پروردگار انجام خواهیم داد.

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۶۰.

اگر دیدگاه دیگر سلفیان نیز جست‌وجو شود، مشاهده خواهد شد که آنان نیز به صورت ناخودآگاه، شرط اصلی در تحقق عبادت را نیت و اراده و اعتقاد می‌دانند؛ چنان‌که در عبارات ابن عثیمین نیز وجود دارد،<sup>۱</sup> نه اینکه ملاک قضاوت، ظاهر عمل باشد.

بنابراین خلاصه اشکال این وجه (هرچند فی نفسه وجهی صحیح است) این است که نقض بر تعریف را برطرف نخواهد کرد؛ چراکه در تعریف مذکور، سجده تحیتی هم باید عبادت شمرده شود؛ زیرا تعریف، قابلیت ندارد که عمل عبادی را به صورت غیر عبادی تحمل کند. آنچه سبب این ظرفیت در تعریف می‌شود، گنجاندن قید اعتقاد به ربوبیت یا عبودیت در تعریف است تا اعمالی که چنین قیدی ندارند از تعریف خارج شوند؛ اما این قید در تعریف گنجانده نشده است؛ لذا سجده تحیتی را هم شامل می‌شود و آن را عبادت می‌داند و این نقص تعریفی است که پایه توحید و شرک بر آن بنا شده است.

#### چهارم: سجده عبادی و استثنا به واسطه امر

چهارمین توجیهی که از سوی سلفیان نسبت به آیه شریفه، مطرح شده، این است که سجده یک صورت بیشتر ندارد و آن هم عبادت است. اگر برای خدا باشد، عبادت خدا و اگر برای غیر خدا باشد، عبادت غیر است؛ اما گاهی این عمل عبادی استثنائاً برای غیر خدا به کار می‌رود و صورت غیر عبادی پیدا می‌کند و دلیل این استثنا نیز امر خداوند است. در آیه شریفه، امر الهی به سجود بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است؛ لذا این عمل شرک‌آلود تبدیل به طاعت می‌شود؛ بنابراین، آیه، هیچ‌گونه نقضی بر تعریف عبادت محسوب نمی‌شود و عمل عبادی در هر صورت عبادت است، مادامی که استثنایی پیش نیاید؛ اما اگر به هر دلیل، استثنا حاصل شد از عبادی بودن خارج و سجده تحیتی محسوب خواهد شد.

بر این وجه، اشکال وجه سابق نیز وارد نیست؛ چراکه در وجه سابق برای سجده از ابتدا دو صورت قرار داده شده بود. عبادی و تحیتی و اشکال این بود که تعریف ارائه شده

۱. «وخرأ له سجدا فالجواب عن هذا أنه في شريعة سابقة وشريعتنا الإسلامية قد نسخته ومنعت منه فلا يجوز لأحد أن يسجد لأحد وإن لم يرد بذلك العبادة». (ابن عثیمین، محمد، شرح رياض الصالحين، ج ۴، ص ۴۴۷).

قادر به تمییز و تشخیص این دو صورت از یکدیگر نیست؛ اما در این وجه، سجده، تنها یک صورت دارد و آن هم عبادت است و نیازی به اضافه کردن قید جدیدی در تعریف، برای تشخیص اقسام دیگر سجده نیست؛ اما گاهی به واسطهٔ دلیلی شرعی می‌توان عمل عبادی را برای غیر خدا هم به کار برد و این استثنا است و آن دلیل شرعی نیز امر الهی در موضوع سجده است. اگر این امر الهی در موارد دیگر نیز حاصل شود، استثنا در آنجا نیز خواهد بود؛ اما اگر دلیل برای استثنا نباشد تمام اعمال عبادی به هر طریق انجام شوند عبادت خواهند بود. اگر برای خدا باشند عبادت خدا و اگر برای غیر خدا باشند، عبادت غیر، خواهند بود و این، همان منطق مولد شرک است.

این بیان در آثار ابن عثیمین مشهود است؛ چنان‌که می‌گوید:

أن السجود لغير الله شرك أكبر، ولما أمر الله -تعالى- الملائكة أن يسجدوا لآدم كان السجود لآدم عبادة لله -تعالى-، وكان ترك السجود له كفرًا؛<sup>۱</sup>  
 همانا سجود برای غیر خدا شرک اکبر است؛ اما زمانی که خداوند به ملائکه امر می‌کند که برای آدم عليه السلام سجده کنند، سجود به آدم عليه السلام عبادت خدا می‌شود و ترک آن کفر است.

این عبارت، سجود را تنها عبادی معرفی می‌کند، نه اینکه سجود دو قسم است، عبادی و تحیتی؛ (چنان‌که در وجه سوم بیان شد.) اما این عمل عبادی به واسطهٔ امر، استثنا شده است.

فالسجود لآدم لولا أمر الله لكان شركاً، لكن لما كان بأمر الله كان طاعة لله؛<sup>۲</sup>  
 سجده به آدم عليه السلام اگر امر خدا نبود، قطعاً شرک بود؛ اما چون امر خدا آمده، تبدیل به طاعت شده است.

استناکردن نشانه‌هایی که بطلان یک فکر را نشان می‌دهد، یکی از علامت‌های انحراف از روش صحیح تفکر است و متأسفانه از سوی سلفیان، بسیار زیاد استفاده می‌شود. زمانی که آیات و روایات و قرائن قطعی بر بطلان تفکر ایشان اقامه می‌شود، قائل به استثنابودن آن نشانه می‌شوند، درحالی‌که مناسب این است که آیات و روایات، حمل بر استثنا نشود؛ بلکه باید تفکر مخالف با آیات و روایات را تغییر داد.

این وجه، نقض را از تعریف عبادت برمی‌دارد؛ اما خودش مبتلا به اشکالات

۱. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲. همان.

مختلف است. برای اینکه قضاوت عادلانه‌ای نسبت به کلام ابن عثیمین صورت گیرد، دو توجیه برای کلام ایشان ارائه می‌شود تا هر کدام که مدنظر پیروان او باشد، پاسخ خود را دریافت کرده باشند.

کلام ایشان از دو حال خارج نیست:

اول اینکه: این عمل، مشرکانه است و بعد از امر الهی نیز شرک خواهد بود؛ اما این شرک چون به امر الهی بوده است، شرک مُجاز خواهد بود. به بیان فنی، این صورت، خروج حکمی نام دارد.

دوم اینکه: این عمل، مشرکانه است؛ اما بعد از امر الهی، ماهیت آن تغییر می‌کند و دیگر شرک نخواهد بود. به بیان فنی، این صورت، خروج موضوعی نام دارد.

### صورت اول: خروج حکمی

نسبت به صورت اول که در واقع امر خداوند موجب استثناسدن شرک شده باید گفت: اولاً: در برخی موارد، سجده، انجام شده و امری هم وجود نداشته که بخواد عامل استثنا باشد؛ بلکه بدون هیچ امری، سجده برای غیر خدا اتفاق افتاده است؛ مانند سجده برادران یوسف علیهم السلام به ایشان.

ثانیاً: چطور ممکن است امر خداوند به شرک که ظلم عظیم است تعلق گیرد؛ درحالی که خداوند طبق آیات صریح قرآن، امر به فحشا نمی‌کند و شرک، افحش موارد فحشا است. ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.<sup>۱</sup> «بگو خدا به زشتی دستور نمی‌دهد آیا به خدا چیزی نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟»<sup>۲</sup> حتی ابن تیمیه نیز صدور امر خداوند به شرک را محال دانسته است. او در پاسخ به توجیحات بعضی از شیوخ صوفیه که به مغولان برای جنگ با مسلمین کمک می‌کردند و می‌گفتند به ما از طرف خدا امر شده است؛<sup>۳</sup> به این آیه تمسک کرده و آورده:

چگونه ممکن است که خداوند امر به شرک و کفر و تسلط کفار و مشرکین و اهل کتاب بر مسلمین و قتل ایشان کند. خداوند این‌گونه امر نمی‌کند؛

۱. اعراف، ۲۸.

۲. ترجمه تفسیر المیزان.

۳. شیوخ صوفیه از روی خوف و تطمیع این‌گونه عمل خود را توجیه می‌کردند که چون مسلمین مرتکب گناه شده‌اند؛ لذا خداوند به ما امر کرده است که توسط کفار از آنان انتقام بگیریم.



همان طور که او به فحشا امر نمی‌کند و این از افحش فواحش است.<sup>۱</sup>

او در این عبارت به صراحت، امر به شرک را از خداوند محال می‌داند و در بیان علت این کلام خود به آیه شریفه تمسک می‌کند و شرک را از اعظم فواحش می‌خواند. این کلام ابن تیمیه در حالی است که عنوان شرک در کمک به کفار بسیار ظهور کمتری دارد تا اینکه علناً به غیر خدا سجده شود و وقتی ابن تیمیه امر به شرک غیر صریح (کمک به کفار) را با استناد به این آیه، مردود می‌داند، به طریق اولی امر به شرک صریح (سجده به غیر) را از خداوند محال خواهد دانست.

ابن تیمیه در ادامه، قاعده‌ای کلی ارائه می‌دهد و هر عمل قبیحی را داخل در فحشا معرفی می‌کند که طبق این قاعده، شرک به خداوند قطعاً داخل در فحشا و به تبع، نفی امر خداوند نسبت به آن مسلم خواهد بود.

إِذَا جُعِلَتْ الْفَاحِشَةُ اسْمًا لِكُلِّ مَا يَعْظُمُ قُبْحُهُ فَكَانَتْ جَمِيعُ الْقَبَائِحِ السَّيِّئَةِ دَاخِلَةً فِي الْفَحْشَاءِ؛<sup>۲</sup>

اگر فاحشه اسمی است که برای هر فعلی که قبحش بزرگ دانسته می‌شود؛ پس تمام قبايح داخل در فحشا خواهند بود.

ابن تیمیه در تبیین اینکه چرا خداوند امر به فحشا نمی‌کند آورده است:

اشیا در نفس خود با یکدیگر مساوی نیستند (در نفس خود از حیث حسن و قبح با هم متفاوتند) و همین طور نزد خداوند و او امر خود را به سبب تحکم بر سینه نمی‌برد؛ بلکه امر را بر مأمور و نهی را بر منهی با حکمت خود قرار می‌دهد.<sup>۳</sup>

او بعد از بیان این مدعا، وارد این بحث می‌شود که آیا اشیا با خطاب خدا، حسن یا قبیح می‌شود یا اینکه در نفس اشیا جهات محسنه و مقبحه وجود دارد؛ سپس طبق روش خود از آثار سلف این مطلب مهم را عنوان می‌کند:

تمام کلام سلف را در این خصوص مورد تدبر قرار دادم؛ در حالی که بسیار از این موضوع بحث شده بود و بسیار جست‌وجو کردم که آیا صحابه و تابعین یا یکی از ایشان معتقد بودند که امور نزد خدا همگی یکسان هستند (از

۱. «فَكَيْفَ تَأْمُرُ بِالشَّرْكِ وَالْكَفْرِ وَتَسَلِّطُ الْكُفَّارَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلَ الْكِتَابِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَقَتْلَ الْكُفَّارِ لِلْمُسْلِمِينَ هَذَا لَا يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ كَمَا لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ فَإِنَّ هَذَا مِنْ أَفْحَشِ الْفَوَاحِشِ». (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۳، ص ۲۲۰).

۲. همان.

۳. «لَيْسَتْ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا مُسْتَوِيَةً فِي أَنْفُسِهَا وَلَا عِنْدَهُ وَأَنَّهُ لَا يُخَصِّصُ الْمَأْمُورَ عَلَى الْمُحْظَرِّ لِجَرْدِ الْحَكْمِ بَلْ يُخَصِّصُ الْمَأْمُورَ بِالْأَمْرِ وَالْمُحْظَرِّ بِالْحَضَرِّ لِمَا افْتَضَتْهُ حِكْمَتُهُ». (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۷، ص ۱۸۱).

جهت حسن و قبح فرقی ندارد) و خدا بدون سبب و حکمت به یکی امر و از دیگری نهی می‌کند...؛ اما در کلام سلف هیچ عبارتی که موافق این مبنا باشد نیافتیم؛ بلکه سلف، تصریح دارند که امر و نهی از روی حکمت و سبب است و معتقدند در آنچه امر به آن شده حتماً صفات حسنه‌ای که مناسب با امر است وجود دارد و از آنچه نهی شده حتماً صفات سیئه که مناسب نهی است، وجود دارد... و ندیدیم که احدی از سلف با نصوصی که دلالت بر این مطلب دارند، مخالفت کنند یا اینکه حتی اشکالی داشته باشند یا مفهوم آن نصوص را به تأویل برند...<sup>۱</sup>

درواقع اینکه خداوند امر به شرک نمی‌کند، نتیجه پذیرش این مبنا است که اشیا در نفس خود، بدون در نظر گرفتن امر یا نهی، دارای صفات حسنه یا سیئه می‌باشند و حکمت خدا مانع این است که به فحشا امر یا از امور حسنه، نهی کند؛ بنابراین نمی‌توان گفت امر به سجود ملائکه، امر به شرک است؛ اما به علت امر، مجاز شده است.

البته استناد اصلی در ردّ بیان ابن عثیمین، کلام خداوند است، نه کلام ابن تیمیه. کلام ابن تیمیه به عنوان یک سلفی که معتقد است سخنان سلف را بیان می‌کند، آورده شده است، شخصیتی که ابن عثیمین او را به عنوان شیخ الاسلام قبول دارد. حال سؤال این است که ابن تیمیه سلفی است یا ابن عثیمین؟<sup>۲</sup>

جالب این است که حتی ابن عثیمین نیز در تفسیر خود، دو آیه را که در ظاهر با هم

۱. «وَقَدْ تَدَبَّرْتُ عَامَةً مَا رَأَيْتُهُ مِنْ كَلَامِ السَّلَفِ - مَعَ كَثْرَةِ الْبَحْثِ عَنْهُ وَكَثْرَةِ مَا رَأَيْتُهُ مِنْ ذَلِكَ - هَلْ كَانَ الصَّحَابَةُ وَالرَّابِعُونَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ أَوْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَيَّ... أَنْ الْأُمُورَ الْمُتَمَائِلَةَ يَأْمُرُ اللَّهُ بِأَحَدِهَا وَيَنْهَى عَنِ الْآخَرِ لَا لِسَبَبٍ وَلَا لِحُكْمَةٍ... فَمَا وَجَدْتُ فِي كَلَامِ السَّلَفِ مَا يُوَافِقُ ذَلِكَ بَلْ يَصْرُحُونَ بِالْحُكْمِ وَالْأَسْبَابِ وَيَبَيِّنُ مَا فِي الْمَأْمُورِ بِهِ مِنَ الصِّفَاتِ الْحَسَنَةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْأَمْرِ بِهِ وَمَا فِي الْمَنْهِيِّ عَنْهُ مِنَ الصِّفَاتِ السَّيِّئَةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلنَّهْيِ عَنْهُ... وَلَمْ أَرَ عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ قَطُّ أَنَّهُ خَالَفَ النَّصُوصَ الدَّالَّةَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَلَا اسْتَشْكَلَ ذَلِكَ وَلَا تَأَوَّلَهُ عَلَيَّ مَفْهُومَهُ...». (ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۱۷، ص ۱۸۱).

۲. ممکن است در دفاع از ابن عثیمین گفته شود، این مطالب از ابن تیمیه است و ارتباطی با ابن عثیمین ندارد؛ اما در پاسخ باید گفت ابن تیمیه و ابن عثیمین هر دو سلفی هستند با این حساب کلمات ایشان از دو حال خارج نیست یا کلام ابن تیمیه موافق با سلف است یا کلام ابن عثیمین. اگر کلام ابن تیمیه موافق با سلف باشد که به سبب قرب به سلف معقول تر به نظر می‌آید؛ پس ابن عثیمین باید آن را بپذیرد و اشکال بر او وارد است و اگر کلام ابن عثیمین موافق با سلف باشد از این جهت اشکال بر ابن عثیمین وارد نیست؛ اما اشکال دیگری به وجود می‌آید که سنگین تر از اشکال اول است و آن اینکه تفسیر ابن تیمیه با ابن عثیمین از سلف متفاوت خواهد بود و این یعنی اینکه قول سلف برای بزرگان سلفی که آن را حجت می‌دانند نیز روشن نیست چه رسد به غیر سلفیان؛ درحالی که اگر ملاک را قول سلف قرار دادیم لازم‌ه‌اش این است که این ملاک خودش روشن باشد و ابهامات در دین با این ملاک مرتفع شود. اگر خود ملاک هم روشن نباشد دیگر چه خاصیتی بر این ملاک و مذهب مترتب خواهد بود. این حالت، تداعی کننده این ضرب‌المثل است که می‌گوید: هر چه بگنجد نمکش می‌زند وای به روزی که بگنجد نمک؛ بنابراین از هر طرف به این مبانی نگاه شود اشکال وارد خواهد بود.



تنافی دارند - یکی نفی امر به فحشا<sup>۱</sup> و دیگری اثبات امر به فسق - جمع کرده است:  
 ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا  
 تَدْمِيرًا﴾<sup>۲</sup>

و ما چون اهل دیاری را بخواهیم به کیفر گناه، هلاک سازیم پیشوایان و  
 منعمان آن شهر را امر کنیم راه فسق و تبهکاری و ظلم در آن دیار، پیش  
 گیرند و آنجا تنبیه و عقاب، لزوم خواهد یافت. آن‌گاه همه را به جرم بدکاری  
 هلاک می‌سازیم.<sup>۳</sup>

وی می‌نویسد: آیه اول ناظر به امر شرعی است و خداوند در امور شرعی، امر به  
 فحشا نمی‌کند؛ بلکه امر به عدل و قسط می‌کند؛ اما آیه دوم در امور تکوینی است.<sup>۴</sup>  
 در این بیان، امر فسق در امور تکوینی برای خداوند جایز دانسته شده؛ اما صدور امر  
 شرعی به فحشا در نظر ابن‌عثیمین نیز محال است و روشن است که امر به سجده  
 ملائکه، امری شرعی بوده است نه امر تکوینی؛ یعنی نمی‌توان سجده ملائکه را شرکی  
 دانست که به آن امر شده است؛ بنابراین اگر مراد ابن‌عثیمین از امر به شرک، صورت اول  
 (شرک مجاز) باشد با کلام خود او و بزرگان مذهبش مخالف خواهد بود.

### صورت دوم: خروج موضوعی

دومین صورتی که بین سجده ملائکه و شرک، قابل تصویر است اینکه سجده ملائکه به  
 آدم عَلَيْهِ السَّلَام شرک بوده؛ اما چون امر به آن تعلق گرفته است تغییر ماهیت داده و از موضوع  
 شرک اساساً خارج شده و دیگر شرک نیست؛ بلکه عملی است که اطاعتش به دستور  
 خدا واجب شده است. از این صورت، تعبیر به خروج موضوعی می‌شود.  
 این صورت علاوه بر اینکه مبتلا به اشکال صورت قبل است، اشکال جدیدی نیز

۱. اعراف، ۲۸.

۲. اسراء، ۱۶.

۳. ترجمه تفسیر المیزان.

۴. ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾. (اعراف، ۲۸) وقوله ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾. (اسراء، ۱۶). ففي الآية الأولى نفى أن يأمر الله تعالى بالفحشاء، وظاهر الثانية أن الله تعالى يأمر بما هو فسق. والجمع بينهما أن الأمر في الآية الأولى هو الأمر الشرعي، والله تعالى لا يأمر شرعاً بالفحشاء لقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. (نحل، ۹۰) والأمر في الآية الثانية هو الأمر الكوني، والله تعالى يأمر كونا بما شاء حسب ما تقتضيه حكمته لقوله تعالى: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. (يس، ۸۲). (ابن‌عثیمین، محمد، أصول في التفسير، ص ۴۷).

دارد. اشکال جدیدی که به این صورت وارد است، اینکه: هیچ وقت امر، موجب تبدیل و تغییر موضوع نمی‌شود. «إِنَّ تَعْلُقَ الْحُكْمِ بِمَوْضُوعٍ لَا يَغْتَبِرُ بِتَأْتِئِهِ حَقِيقَةُ ذَلِكَ الْمَوْضُوعِ، وَلَا يُوجِبُ تَعْلُقَ الْأَمْرِ الْإِلَهِيِّ بِتَبَدُّلِ مَا هَيْتِهِ»<sup>۱</sup>.

اگر عمل سجده ذاتاً عمل عبادی باشد؛ چنان‌که ابن‌عثیمین به آن معترف است، حکمی که بر آن می‌شود، نمی‌تواند ماهیت موضوع را تغییر دهد. برای نمونه، اگر حکم حرمت برای شراب تبدیل به حلّیت شود، ذات شراب از شراب‌بودن تبدیل به آب نمی‌شود؛ بلکه تنها حکم عوض شده است.

همان‌طوری که طبیعت مهمانی و اکرام مهمان، احترام و تکریم محسوب می‌شود؛ اگر مورد حرمت قرار گیرد ماهیت عمل تغییر نخواهد کرد؛ یعنی ضیافتی که به طبیعت خود احترام محسوب می‌شود تبدیل به اهانت نخواهد شد؛ بلکه بر همان احترام باقی خواهد ماند؛ (اما حکم آن از جواز تبدیل به حرمت شده است) همین‌طور اعمالی مانند سجود یا لمس حجرالاسود و امثال این موارد اگر ذاتشان عبادت باشد، امر الهی نمی‌تواند ذات آنان را تغییر دهد.<sup>۲</sup>

اساساً موضوع، حکم را به دنبال خود می‌آورد، نه اینکه حکم، موضوع‌سازی کند. به بیان دیگر آنچه به منزله علت برای حکم است، همان موضوع است و همیشه موضوع از جهت رتبه، مقدم بر حکم است. اول موضوعی محقق می‌شود و بعد حکم آن می‌آید، نه اینکه اول حکم بیاید و بعد موضوع درست شود؛ اما در توجیه مذکور، ابتدا امر خداوند بر سجده شرک‌آلوده آمده و بعد آن را تبدیل به موضوعی دیگر کرده است و این موضوع جدید، موضوع اصلی برای امر است و این یعنی حکم، مقدم بر موضوع شده است؛ درحالی‌که بطلان این حرف، واضح است.

اما اشکال قبلی یعنی امر خداوند به فحشا هم به این صورت نیز وارد است به این دلیل است که باز هم ابتدائاً، امر خدا به فحشا تعلق گرفته و بعد از آن موجب تغییر و انقلاب در ماهیت آن شده است و تعلق امر به فحشا به دلایلی که گذشت، پذیرفته نیست.

۱. سیحانی، جعفر، التوحید و الشرك في القرآن الكريم، ص ۴۸.

۲. همان.



بنابراین به هیچ وجه نمی توان امر به شرک را نسبت به خداوند توجیه کرد؛ لذا بهترین بیان این است که گفته شود خداوند امر به شرک نکرده و سجده اصلاً شرک نبوده است که نیاز به توجیهاات و تشبث به کلمات باطل باشد؛ بنابراین نقض در تعریف ارائه شده برای عبادت قابل دفاع نیست؛ چراکه سجده ملائکه حائز ملاک مطرح شده می باشد؛ اما عنوان عبادت بر آن صادق نیست.

### تشبیه امر به سجده با امر به ذبح

ابن عثیمین در مقام اثبات اینکه ممکن است فحشا نیز مورد امر خداوند قرار گیرد به شاهدی تمسک کرده است و در واقع نوعی قیاس انجام داده و با استناد به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و ذبح اسماعیل مدعی شده همان طوری که قتل نفس از گناهان کبیره است؛ اگر به دستور خداوند باشد در این صورت اطاعت از خداوند محسوب می شود؛ همان طور که حضرت ابراهیم علیه السلام مأمور به ذبح فرزندش شد و معلوم است که ذبح پسر چه مفاسدی از جمله قطع رحم را به همراه دارد؛ اما چون به دستور خدا بوده، امثال امر الهی و طاعت محسوب می شود.

ولا یخفی ما فی ذبح الابن من طیعة الرحم، لکن لما کان هذا امتثالاً لأمر الله  
عز وجل صار طاعة؛<sup>۱</sup>

مخفی نیست که امر به ذبح فرزند، موجب قطع رحم است؛ اما چون به دستور خداوند بوده است، این عمل تبدیل به طاعت الهی می شود.

این قیاس، قیاسی غیر مرتبط و به اصطلاح مع الفارق است. قیاس از چهار رکن تشکیل می شود که عبارت اند از اصل و فرع و علت یا جامع و حکم و این ارکان در بیان ابن عثیمین این گونه است که موضوع ذبح اسماعیل از این باب که عمل دارای مفسده است؛ اما امر خداوند به آن تعلق گرفته به عنوان اصل یا رکن اول قیاس، سجده ملائکه به غیر خدا به عنوان فرع یا رکن دوم قیاس و امر خداوند به عمل دارای مفسده به عنوان علت (یا جامع) یا رکن سوم قیاس و حکم به صحت و جواز امر به عمل دارای مفسده هم به عنوان حکم یا رکن چهارم قیاس تنظیم شده است. باید گفت این قیاس، باطل است و علت (یا جامع) که در واقع وجه مشترک اصل و فرع است در این دو مورد با هم

۱. ابن عثیمین، محمد، تفسیر الکهف، ص ۸۸.

شباهتی ندارند.

در موضوع ذبح اسماعیل اولاً امر خداوند به صورت مستقیم وجود نداشت؛ بلکه رؤیایی بود که حضرت ابراهیم علیه السلام مشاهده و از آن رؤیا، تلقی امر کردند. (البته رؤیای انبیا، رؤیای صادق است) ممکن است، گفته شود امر خداوند همان اقدام برای ذبح و چاقونهادن بر گلو بوده، نه اینکه ذبح واقعی صورت گیرد و همین که حضرت ابراهیم علیه السلام چاقو بر گلوئی اسماعیل نهاد، وحی آمد که «قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا». مشخص نیست که آیا اراده الهی واقعاً به بریدن گلو تعلق گرفته یا تنها به انجام مقدمات آن بوده است؛ بنابراین آیا صحیح است موضوعی که خود اجمال دارد، سند و دلیل بر امر صریح و روشن به شرک و سجده برای غیر باشد و گفته شود، چون امر به بریدن گلو آمده، دلیل می شود که امر به شرک هم جایز باشد.

ثانیاً بر فرض هر دو مورد امر الهی به صورت یکسان صادر شده باشد؛ اما نوع این دو امر با هم یکسان نیستند و این همان نکته ای است که از نظر ابن عثیمین مخفی مانده و او را به قیاس باطل کشانده است.

ابن تیمیه که در نظر ابن عثیمین از شیوخ سلفی است در بیان نوع امری که به حضرت ابراهیم علیه السلام شده بود، آورده است:

مراد از بعضی امتحانات سنجش میزان اطاعت شخص نسبت به نفس امر است، نه اینکه واقعاً مأمور به انجام (فعل خارجی) مطلوب باشد؛ مانند امر خداوند به خلیش برای ذبح پسرش. هدف، سنجش اطاعت ابراهیم علیه السلام و آمادگی برای ذبح به سبب محبت خداوند است و اینکه آیا اطاعت از خدا نزد او از فرزند محبوب تر است یا خیر. زمانی که این هدف حاصل شد، خداوند به جای اسماعیل ذبحی عظیم جایگزین کرد.<sup>۱</sup>

در واقع بعضی اوامر، امتحانیه هستند و هدفشان تنها امتحان شخص است، نه انجام مأمور به؛ چنان که ابن تیمیه نیز به این نوع از امر به عنوان نوع سوم اوامر اشاره کرده است.

۱. «... مُرَادُهُ طَاعَةُ الْمَأْمُورِ وَاتِّبَاعُهُ لِأَمْرِهِ، لَا نَفْسُ الْفِعْلِ الْمَأْمُورِ بِهِ، كَأَمْرِ اللَّهِ سُحْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلتَّلْخِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَبْحِ ابْنِهِ، وَكَانَ الْمُرَادُ طَاعَةَ إِبْرَاهِيمَ وَبَدَّلَ ذَبْحَ ابْنِهِ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ، وَأَنْ يَكُونَ طَاعَةَ اللَّهِ وَمُحِبُّوهُ وَمُرَادُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْإِبْنِ، فَلَمَّا حَصَلَ هَذَا الْمُرَادُ، فَدَاةَ اللَّهُ بِالذَّبْحِ الْعَظِيمِ». (ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدریة، ج ۳، ص ۲۰۲).

نوع سوم (از حکمت‌های امر و نهی) این است که حکمت ناشی از نفس امر کردن باشد، بدون اینکه در خود فعل هیچ مصلحتی وجود داشته باشد؛ بلکه مقصود امتحان عبد است که آیا اهل اطاعت است یا معصیت‌کار. اگر شخص معتقد به وجوب امر شد و تصمیم به انجام فعل گرفت، مقصود از امر، حاصل شده است و امر نسخ خواهد شد؛ همان طوری که در قصه ابراهیم خلیل و ذبح فرزند اتفاق افتاد؛ زیرا در خود ذبح، هیچ مصلحتی نبوده و اصلاً مطلوب خداوند در نفس الامر هم قرار نگرفته بود؛ بلکه مراد خداوند، امتحان ابراهیم علیه السلام بود که آیا اطاعت از خداوند را بر محبت فرزند، مقدم می‌دارد یا خیر.<sup>۱</sup>

نظیر این نوع امر در صحیح بخاری در داستان اقرع و ابرص و اعمی نیز آمده است که ملک در شکل انسان از آنان درخواست صدقه کرد؛ اما در واقع هدفش گرفتن صدقه نبود؛ بلکه امتحان آنان بود که آیا شاکر نعمت خداوند هستند یا خیر.<sup>۲</sup>

بنابراین اوامر امتحانیه، موضوعی است که واقع شده و هم در منابع اهل سنت و هم بزرگان مذهب اهل بیت علیهم السلام نیز در ضمن داستان حضرت ابراهیم علیه السلام به این موضوع اشاره کرده‌اند.<sup>۳</sup>

با توجه به بیان مذکور، اصل استدلال ابن عثیمین باطل خواهد بود؛ چون او می‌خواست عمل دارای مفسده را به واسطه امر خداوند صحیح جلوه دهد؛ لذا به داستان ذبح اشاره کرد؛ اما در داستان ذبح، اصلاً نفس عمل دارای امر نبوده است که بخواهد

۱. ابن تیمیه، احمد، کتب و رسائل و فتاوی فی التفسیر، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲. حاصل حدیث این است که خدا فرشته‌ای را به صورت انسان فرستاد تا از هر سه نفر دلجویی کند و خواسته آنها را بپرسد. پس گفت: رنگ و پوست زیبا می‌خواهم، فرشته بر او دست کشید و به خواسته‌اش رسید. کچل گفت: موی زیبا می‌خواهم، فرشته او را به خواسته‌اش رسانید. نابینا گفت: چشم بینا می‌خواهم، فرشته نیز با دست کشیدن بر دیدگان او نور چشمانش را بازگرداند. فرشته علاوه بر این خواسته‌ها، به پیس، شتر و به کچل، گاو ماده و به کور، گوسفندان بارور داد. همه این سه نفر ثروت فراوانی از این راه به دست آوردند. پس از مدتی همان فرشته به سراغ پیس رفت و خود را به صورت فردی فقیر معرفی کرد تا مبلغی بگیرد؛ ولی او کمک نکرد. کچل نیز چنین کرد؛ ولی کور به سبب نعمتی که خدا به او داده بود به او کمک کرد. در این هنگام، بدار رخ داد که دو نفر او را به همان حالت نخست بازگرداند. (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۱).

۳. به عقیده ما این گفت‌وگوها از اینجا ناشی می‌شود که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق نگذاشته‌اند. امری که به ابراهیم علیه السلام شد یک امر امتحانی بود. می‌دانیم در اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است؛ بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد؟ (مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۱۲۱).

شاهد برای عمل ملائکه (سجده برای غیر) باشد؛ بنابراین به بیان فنی باید گفت علت یا جامع قیاس که همان وجه مشترک بین اصل و فرع است در این دو داستان با هم اشتراک ندارد؛ زیرا در داستان ذبح، نفس ذبح مقصود نبوده است و واقع هم نشده؛ اما در داستان سجده ملائکه، اصل فعل، مقصود بوده و واقع هم شده و برای کسی که انجام نداد، بدترین مؤاخذه نیز صورت گرفت. پس قیاس این دو با هم درست نیست.

نکته‌ای که خالی از ظرافت نیست، اینکه: اتفاقاً داستان ذبح حضرت اسماعیل، دلیلی است بر اینکه خداوند به قبیح امر نمی‌کند و اگر هم امر شد، جلوی فعل آن را می‌گیرد؛ لذا قوچی را به جای ذبح فرزند فرستاد، نه اینکه خدا به کار ناپسند امر می‌کند و امر خدا مصحح آن کار ناپسند خواهد بود. به بیان دیگر آنچه ابن عثیمین به آن تمسک کرده دقیقاً موردی است که باید علیه ابن عثیمین به آن احتجاج شود نه به نفع او؛ بنابراین این وجه نیز نمی‌تواند موجب رهایی از نقض بر تعریف عبادت باشد.

### نتیجه‌گیری

سلفیان در تعریف عبادت معتقدند آنچه در کتاب و سنت به عنوان عمل عبادی شمرده شده است، هر جا انجام شود عبادت خواهد بود. اگر برای خدا باشد، عبادت خدا و اگر برای غیر خدا باشد، عبادت غیر است. بر این تعریف، نقض‌های متعددی بار است که از جمله آن، سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام به امر الهی است؛ چراکه سجده از افضل عبادات است؛ اما برای غیر خدا انجام گرفته است و قطعاً نمی‌توان مدعی شد، ملائکه مرتکب شرک شده‌اند. سلفیان برای رهایی از این اشکال، پاسخ‌هایی می‌توانند ارائه دهند که اولاً نفی اصل سجود است؛ البته خلاف ظاهر قرآن کریم است و دوم، ادعای قبله‌بودن حضرت آدم علیه السلام است که این نیز علاوه بر خلاف ظاهر بودن، قرائن متعدد بر بطلان دارد و سوم اینکه سجده، عبادی نبوده و تحیتی بوده که این نیز به واسطه نبودن ملاک در تفکیک سجده عبادی از تحیتی، اشکال را از تعریف برطرف نمی‌کند و راه چهارم نیز ادعای وجود استثنا در برخی موارد است که این نیز به واسطه اینکه اثبات امر به فحشا برای خداوند می‌کند قابل التزام نیست؛ بنابراین نقض بر تعریف ارائه شده توسط سلفیان به قوت خود باقی است.



## منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن عبدالوهاب، محمد، الجواهر المضية، رياض: دار العاصمة، چاپ اول، ١٤١٢ق.
٣. ابن علي رضا، محمد رشيد (رشيد رضا)، تفسير المنار، مصر: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٠م.
٤. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، العبودية، تحقيق: محمد زهير الشاويش، بيروت: المكتب الإسلامي، چاپ هفتم، ١٤٢٦ق.
٥. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
٦. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، كتب ورسائل وفتاوى في التفسير، تحقيق: عبدالرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي، عربستان: مكتبة ابن تيميه، چاپ دوم، بی تا.
٧. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تحقيق: محمد رشاد سالم، بی جا: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٨. ابن عثيمين، محمد بن صالح، مجموع فتاوى ورسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين، تحقيق: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان، بی جا: دار الوطن - دار الثريا، چاپ آخر، ١٤١٣ق.
٩. ابن عثيمين، محمد، أصول في التفسير، بی جا: المكتبة الاسلاميه، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
١٠. ابن عثيمين، محمد، تفسير الكهف، عربستان: دار ابن الجوزي للنشر والتوزيع، چاپ اول، ١٤٢٣ق.
١١. ابن عثيمين، محمد، شرح رياض الصالحين، رياض: دار الوطن للنشر، ١٤٢٦ق.
١٢. ابن عطيه اندلسي، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمد، بيروت: دار الكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
١٣. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمدحسين شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلمية، منشورات محمدعلى بيضون، چاپ اول، ١٤١٩ق.
١٤. آل الشيخ، محمد بن ابراهيم، فتاوى ورسائل سماحة الشيخ محمد بن ابراهيم بن عبد اللطيف آل الشيخ، تحقيق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم، مکه: مطبعة الحكومة، چاپ اول، ١٣٩٩ق.
١٥. بخارى، محمد بن اسماعيل، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله صلي الله عليه وسلم وسننه و أيامه، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، بيروت: دار طوق النجاة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.

١٦. بغوى، حسين بن مسعود، معالم التنزيل في تفسير القرآن، تحقيق: عبدالرزاق المهدي، بيروت: داراحياء التراث العربي، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
١٧. بن باز، عبدالعزيز بن عبدالله، فتاوى نور على الدرب، تحقيق: محمد بن سعد الشويعر، بی جا: بی نا، بی تا.
١٨. موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ١٣٧٤ش.
١٩. سبحانی، جعفر، التوحید و الشرك فی القرآن الکریم، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ دوم، ١٣٨٤ش.
٢٠. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتيح الغيب، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٢١. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، قاهره: دار الكتب المصرية، چاپ دوم، ١٣٨٤ق.
٢٢. مكارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ١٣٧٤ش.
٢٣. واحدی نیشابوری شافعی، ابوالحسن علی بن احمد، الوسيط في تفسير القرآن المجيد، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود؛ علي محمد معوض؛ أحمد محمد صيرة؛ أحمد عبدالغني الجمل؛ عبدالرحمن عويس، لبنان: دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤١٥ق.



